

گفتگو با تاریخ -4

دوران بیماری چپ روی در جنبش چپ و کمونیستی ایران نورالدین کیانوری

سازمان مجاهدین خلق تاریخچه خیلی مفصل و طولانی دارد. همان طور که در سازمان فدائیان خلق چندین انشعاب رخ داد و اختلافات سیاسی پیدا شد، در این سازمان هم انشعاب و اختلاف سیاسی روی داد. چپ های ایران از لحاظ جهانی در یک مقطعی گرفتار بیماری جنگ چریکی شدند. خواستند وارد میدان بشوند و انقلاب کارگری به راه بیندازند، امکان یک انقلاب به نوع دیگری را، به ذهن خود راه نمی دادند. اما در عمل آن گفته معروف انگلس شکل گرفت که «انقلاب گاهی اوقات نقب می زند و از جایی در می آید که اصلا تصورش قبلا نمی رفت» و واقعا در ایران چنین چیزی اتفاق افتاد. چنین نقبی زده شد و انقلاب به شکل اسلامی بیرون آمد. جنگ چریکی در کشوری مثل چین یا انقلاب در کشوری مثل شوروی که در پایان جنگ دوم جهانی با آن وضع جنگها مربوط به آن موقعیت ها بود. ابتدا احمدزاده و گروهش پیدا شدند و فکر کردند بایستی جنگ چریکی را از جنگل شروع کرد. می روند مطالعه می کنند و «سیاهکل» را انتخاب می کنند و تصور می کنند مثل انقلاب کوبا که یک گروه چریکی، در یکی از جنگل های کوبا رفتند و جا گرفتند و کم کم مردم به طرف آنها جلب شدند و شدند نیروی غالب؛ اینها هم تصور می کردند که اگر ما به جنگل ها برویم، دهقانان بلافاصله به ما ملحق خواهند شد و از ما حمایت می کنند. خوب این عبارت است از بیماری جوانی؛ یعنی عدم درک این نکته که شرایط عینی هیچ وقت در دو جای مختلف یکی در امریکای لاتین و یکی در ایران، نمی تواند یک نتیجه واحد بدهد. خودشان دیدند که در خود امریکای لاتین، قهرمان جنگ پیروزی ملت کوبا- مثل چه گوارا- می رود در کشور دیگری، می خواهد با همان وضع که البته با شرایط موجود در کوبا متفاوت بوده، مثلا بین کوبا و کلمبیا جنگ چریکی بکند و موفق هم نمی شود. در اینجا هم این تفاوت را درک نکردند. برای امثال چه گوارا- چنین شخصیت های انقلابی- در یک جا می توانند نابود شوند و در جای دیگر به پیروزی برسند. این کپی برداشتن و عکسبرداری از نهضت انقلابی، اشتباه بزرگی است که انقلابیون بارها در تاریخ کرده اند و می کنند و در آینده هم خواهند کرد. این عکسبرداری کار آسانی است؛ شیوه آسان برخورد با مسائل.

آینده

- حتی در خود حکومت ها- مثلا رهبری چین تا حدود بسیار زیادی از دوران طولانی اشتباهاتی که نهضت کمونیستی از ۱۹۱۷ از سر گذرانده درس گرفته است. در خود شوروی یک گرایش و شناخت جدیدی نسبت به اشتباهاتی که انجام گرفت دارد پیدا می شود. بایستی راه های دیگری بروند. اینها مسائلی است که جوان های پرشور و انقلابی ما باید مورد توجه قرار دهند.

فرض کنید دارو دسته نیکخواه که از کنفدراسیون بیرون آمدند و به چین رفتند و در آنجا تعلیماتی گرفتند و آمدند اینجا و مدتی هم کار انقلابی کردند. یکی رفت در کردستان، یکی رفت در لرستان، یکی رفت در بختیاری بعد هم گیر افتادند و به بلندگویان شاه و سیاستمداران شاه تبدیل شدند. این جوان های روشنفکر، همه شان این دوران های سخت را نمی توانند بگذرانند. به محض اینکه به جای خیلی مشکلی می رسند، ماهیت خودشان را نشان می دهند. عده ای از آنها در اروپا بودند و گرفتاری امثال نیکخواه برایشان پیدا نشد تا دگرذیسی پیدا کنند و معلوم شود تا چه حد امکان مقاومت و ایستادگی دارند، ولی آنهایی که آمدند در داخل در تله گیر کردند، ماهیت خودشان را بروز دادند.

در داخل هم چپ ها وقتی در سیاهکل با شکست بزرگی رو به رو شدند گفتند به عمل چریکی شهری- که این از اختراعات خودشان بود- روی می آوریم و ما می توانیم با از بین بردن مهره های مهمی از دستگاه دولتی و دستگاه حاکم، رژیم را متزلزل کنیم. یعنی بزرگترین اشتباهی که حتی کمونیست های سایر کشورها نکردند. فقط در روسیه نارودنیک ها بودند که طرفدار این نظریه بودند و این عمل را می کردند که اگر تزار را بکشیم کارها درست می شود و یک تزار را هم کشتند و هیچ تغییری هم پیدا نشد و فقط تلفاتی در بین بهترین انقلابی‌هایی که واقعا از جان گذشته بودند، بر جای گذاشتند. گروه «فداییان خلق» هم به همین شکل گرفتار بودند که افتادند در کارهای چریکی تا انقلاب انجام بگیرد. آنجا هم دو دسته شدند: یک دسته طرفدار مطلق نظریات چینی بودند- گروه اقلیت- و یک دسته هم با نظریات چین نسبت به شوروی موافق نبودند، البته در سیاست های شوروی هم نادرستی ها و کمبودهایی می دیدند.

به نظر ما اینها نه دقیقا جامعه ایران را می شناختند- زیرا تصور می کردند با کشتن چهار نفر جامعه ایران تغییر می کند- و نه سیاست بین المللی را دقیقا می شناختند. اینها اطلاعات و دانششان به علت همان جوانی شان فوق العاده ناچیز بود. در این دوره هم متاسفانه حزب توده ایران در مهاجرت نتوانست به اندازه کافی- غیر از سال های آخر نزدیک به پیروزی انقلاب- کاری بکند. برای راهنمایی همین گروه ها، فقط در همین دو سال قبل از انقلاب ما توانستیم کتاب های مارکسیستی واقعی مثل کتاب های لنین را در قطع کوچک چاپ کنیم و بفروشیم به ایران. اینها در روشنگری عده زیادی از این جوانها کمک کرد. آنها نسبت به عملکرد حزب توده ایران ایرادات بسیار درستی داشتند، منتهی زیاده روی می کردند. آنها توجه نمی کردند که اشتباهات حزب ما مربوط به دوران جوانی حزب بود. در آن سالها و آن حوادث - پیش از کودتای ۲۸ مردد- حزب توده ایران حزب جوانی بود و به تمام معنا حزب بی تجربه ای بود. از رهبران آن گرفته تا آن جوان هائی که مثل بنده وارد حزب شدیم، در سیاست تجربه نداشتیم. واقعا یکی از بغرنج ترین مراکز جهان در تاریخ، ایران دهه بیست است.

ما بایستی از کل به جزء بیائیم. اگر از جزء به کل برویم، همیشه اشتباه خواهیم کرد. بیماری در همین چیزها است. ببینید در آن دوران این مناسبات در چه شرایطی بوده: شوروی در حال دفاع همیشگی بود. خیلی ساده؛ امریکا، اروپای غربی و ژاپن مجموعا چهار درصد از درآمد ملی شان را خرج تسلیحات می کردند که این چهار درصد، ده برابر تمام درآمد ملی شوروی بود، و شوروی سی و پنج درصد از آن درآمد یک دهم آنها را می خواسته خرج ارتش بکند. مفهوم و نتیجه این چه می شود؟ که آقا نان به مردم کم می رسد. نمی توانستند زندگی مردم را بالا ببرند. طبیعی است که اگر چنین نکند، خوب پدر صاحبش را در می آورند. امریکا نمی خواست یک شوروی نیرومند وجود داشته باشد. همیشه برایش این خطر وجود دارد. این کل را جوان های ما در آن دوران در نظر نمی گرفتند. در نظر نگرفتن این کل، نتیجه اش این بود که همیشه در تحلیل های سطحی و اشتباه، بدون نتیجه می ماندند و تصمیم گیریهایشان نادرست از آب در می آمد. علیرغم همه احترامی که برای شجاعت آنها،

برای مردانگی آنها، برای انقلابی بودن آنها و برای آماده بودن آنها، برای جان دادن آنها
قائلم.

کادر رهبری حزب خود ما هم در باره سیاست شوروی و در باره ایران در مواردی
اشتباهات فوق العاده سنگین داشت. مثل مساله نفت که کافتدازره به اینجا آمد. ما اینجا می
توانستیم سیاست دیگری در پیش بگیریم، در خود سیاست شوروی هم در آن دوران استالین،
اشتباهات فوق العاده ای رخ داد در عین حالی که نتایج درخشانی از سیاست استالین گرفته
شده است، اشتباهات عظیمی هم کرده است. ما به این جوان ها می گفتیم که «حزب کمونیست
چین» سابقه سی سال نبرد در کوه ها را داشته و آمده پیروز شده. ضمنا مائوتسه دونگ
اشتباهات بزرگی هم دارد. چرا نبایستی انصاف داشت؟ همه اش را نبایستی محکوم کرد.
اشتباهاتی هم وجود دارد که این اشتباهات، اجتناب ناپذیر و طبیعی است.

راه توده ۱۵۳ ۲۰۰۷، ۱۰، ۲۲